

"وايه" ايزد آرزوها

دکتر رضا اشرفزاده*

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

چکیده

"وايه" که در فرهنگها به معنی آرزو، کام دل و خواست آمده است، در حقیقت، دگرگونه یافته باور اساطیری "وايو"، "واي"، "وات"، "اندروای" و "وای وه" است، که در طول و طی دگرگونی‌های زمانی، این اسطوره، در ذهن و زبان بعضی از ایرانیان مانده است و به صورت مثبت آن "وايه بر آمدن" و منفی آن "وايه ت ورنیامدن" به کار می‌رود: چون "وايه" را، در گذشته های دور، به صورت جوانی بلند بالا تصور می‌کردند که نیاز "دوشیزگان هنوز به مردها نرسیده" را بر می‌آورد و آنها را به آرزویشان، که داشتن همان "خانخدای = شوهر" باشد، می‌رساند.

واژه‌های کلیدی:

"وای"، "وايه"، "وای وه"، "وای وت"، ورامدن .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فرشته‌ای که وکیل است بر خزائن باد
چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی؟
سعدی

مقدمه

نژاد آریایی، پس از آن یخبندان عظیم و مهاجرت به جنوب، در ماوراء دریای کاسپین (=خزر) به قسمت‌های گوناگونی تقسیم شدند، گروهی از آنان از تنگه خیبر گذشته وارد سرزمین هند (سند) شدند و پس از درگیریهای سخت با بومیان هندی، سرانجام بر قسمت‌های عظیمی از شبه قاره هند، چیرگی یافتند و بومیان هند را "نجس" نامیدند و "تابو" کردند تا آمیزشی با آنها صورت نگیرد و نژاد نژاده آریایی پاک باقی بماند.

گروهی دیگر از این قوم، با گذشتن از سرزمینهای آسیای صغیر، به سرزمینهای اروپایی - چون آلمان، اتریش، و قسمت‌هایی از فرانسه و ... - وارد شدند و بنیاد تمدنی تازه را در آن مناطق ریختند.

پاره‌ای دیگر از آنان وارد فلات ایران شدند، گروهی در محدوده دامغان و گروهی در حکمتانه - همدان - و دسته‌ای دیگر در حدود سوس - شوش - و اطراف رود کارون و قسمت‌هایی از بین النهرین - میان رودان - سکنا گزیدند و سلسله‌های ماد و هخامنشی را، و سپس پارتها را، بنیان نهادند.

در مجموع، این نژاد به "هند و اروپایی" و شاخه‌ای از آن به "هند و ایرانی" نامور گردیدند، که زبان اصلی آنان، بسیار نزدیک به هم، و اسطوره‌های آنان نیز دارای یک ریشه و مبداء بوده است.

با ذکر این مقدمه، بدیهی است که فرهنگ و زبان و شیوه زندگی آنان، همان گونه که محل سکونت اولیه آنان - در جنوب سیبری - بوده، در این دوره نیز - خصوصاً در اوایل اسکان آنان در مکانهای جدید - شبیه به هم بوده است، زندگی مردم به گله داری و کشاورزی می‌گذشت و دارای خدایان گوناگونی - برای پرستش - بوده‌اند.

اما با توجه به جدایی این نژاد عظیم اصیل زاده، و درگیری‌های قومی و دینی - که باید از زمان ظهور زردشت در ایران شدت گرفته باشد - سبب شد که بعضی باورهای

بين آريايي‌هاي هند نشين و آريايي‌هاي ايران نشين، تغيير کلي - گاهي تا ۱۸۰ درجه - پيدا کند، براي مثال: اهورا يا اهورا مزدا - که خدای برتر آيين زردشت شد - در نزد هندوان به صورت اسور يا اسور درآيد و ضد خدا شود، يا "دئوا" (=ديو)، که در دين زردشت ضد خدا شدند، در نزد هندوان به صورت خدایان قابل پرستش بمانند. اين موضوع گاهي سبب پيدایش بعضی ترديد‌ها درباره "ايزدان" مورد بحث می‌شده، "دئوا" يی که تا قبل از آيين زردشت، به عنوان ايزدی قابل پرستش بود و در "وداها" و قسمتهای قديمی تر اوستا - مثلاً وندیداد - و حتی در سروده‌های اصیل اوستا - مانند گاتاها - صورت تقدس داشته و ايزدی کار آمد بوده است، به موجودی پلید و مظهر ناپاکی و زیان‌آوری، دگرگونی می‌یافت.

برای نمونه:

این‌درا، که یکی از خدایان هند و ایرانی بوده، در نزد هندوان، خداوند دیوان و الهه جنگ بوده و در میان زمین و آسمان، با مظاهر اهریمنی می‌جنگید، دیوی بد کار معرفی شده و به عنوان عنصر بدعت آور و فریبنده و گمراه کننده مردم شمرده شده، و از دشمنان اردیبهشت - از امشاسپندان - در متون دینی پهلوی به حساب آمده است. (ر.ک. یاحقی، ۱۳۸۶/۱۸۴)

یکی از این ایزدان - که در آيين زردشت دچار این تغییر و تردید شده، ايزد "وايو" يا "واي" يا "وات" - یعنی ايزد باد - است.

در ريگ ودا، "وايو" با "این‌درا" توأمان نیرومند را می‌سازند و خداوند قدرتند، که این "وايو" بر ارايه خود - که دو اسب آن را می‌کشند - (جلالی نائینی، ۱۳۸۴/۱۰۴) سوار می‌شود، برای آن قربانی می‌کردند و آن را "مخزن حیات جاودانی" می‌دانستند، و آن را با عنوان پدر، برادر و دوست می‌شمردند و به آن نیاز می‌پردند. (همان/۱۴۳)

وايو: ايزد مینوی، يا دیو اهریمنی؟

بنابر باور گذشتگان، تمامی عالم شهود، از چهار عنصر اساسی - چهار آخشیج - آب، باد، خاک و آتش، تشکیل شده است، و این هر چهار رکن - به جهت خاصیت زیایبی - صورت تقدس یافتند و ايزدانی مأمور پاسداری از آنان شدند، مثلاً ايزدان "آبان" -

آپام نپات- " آناهیتا " و " اهورائی " پاسدارانِ آب، " آذر " و " تریو سنگ " پاسدارانِ آتش، و ایزدِ " زَم " یا " زامیاد " پاسدارِ خاک- زمین- و " وایو " پاسدارِ آب و هوا تصوّر شدند (ر.ک. پور داوود، ۱۳۲/۱۳۴۷) تلاش این ایزدان این بود که کسی این عناصر مقدّس را آلوده نکند.

در مورد " وایو " یا " وایه " در اعتقاد گذشتگان چنین بود که: جهان به سه بخش تقسیم می شد، " جهان برین " یا جهان روشنی، که جهانِ هرمز بود و در بالا، و آن را " بی سر روشنی " - بی انتها - می خواندند که به سر نمی رسد، و آنچه در " فرو پایه " است آن را " بی سر تاریکی " - تاریکی بی پایان - می دانستند، که جهانِ بی کرانگی تاریکی بود و مربوط به جهانِ اهریمن، در میانه این دو، " تهیگی " - فضای خالی - بود و محلّ فرمانِ روائی " وای " یا " وایو " که یک مرز آن به " بی کرانگی روشنی " می رسید و مرز دیگر به " بی کرانگی تاریکی " . (ر.ک. بهار، ۱/۱۳۶۲)

بنابراین در اذهان گذشتگان، " وایو " یا " وایه " به دو موجود اهریمنی و هرمزی بخش می شد، موجود هرمزی آن " وای وه " - وای نیک -، یا " وایِ درنگ خدای " نامیده می شد و موجودِ اهریمنی آن، " جُد وای " - وای بد - یا استویها.

(ر.ک. راشد محصل، ۱۱۶/۱۳۶۶)

" وایِ وه " ایزدی توانا، تندرو، نیرومند، یار دلاوران، در گاهِ خطر و دور کننده ترس و بیم از سواران - در مقابل دشمنان - توصیف شده و در اوستا (بند ۵۴ از رام یشث) مورد ستایش قرار گرفته است و با صفاتی چون جنگجو، مسلّح، بلند بالا با سینه‌ای فراخ و نگاهی چون رعد ستوده شده و خود فرمانروایی مقتدر در میانه ایزدان قدرتمند و قابل ستایش است، و ایزدانی چون آبان یشث، گوش یشث و آرت یشث، هر یک به نوبت خویش، بر آن نماز برده، برتری و رستگاری درخواست می کنند.

(ر.ک. پور داوود، ۱۳۴/۱۳۴۷)

در متون پهلوی و اوستایی، بحثِ " وایو " - ایزد باد - در رام یشث آمده است و " رام " یا " رامن " که در پهلوی " رامش " شده است به معنی صلح و سازش و خوشی و شادمانی است، ایزدی مقدّس و قابل احترام بوده است (ر.ک. بهار، ۵۹/۱۳۶۲ و ۵۸) و البته بعضی‌ها چون دارمستتر، می گویند: " رام " آن است که او را " وایِ وه " - باد نیکو- می نامند. (به نقل از پور داوود، ۱۳۴/۱۳۴۷)

به هر صورت، با توجه به خصوصياتی که در اوستا و متون دینی ديگر زردشت آمده است، خصوصيات "وايو" يا "واي وه" يا "وات" همان است که برای ايزد باد ذکر می کنند. (ر.ک. يا حقی، ۸۵۰/۱۳۸۶)، و عنصری نیک و اهورایی است. اهورا مزدا به کمک او آفرينش اهریمن را درهم می شکند، یاری گر هوشنگ، در از بین بردن دیوان است، به تهمورث، در بستن و در بند کشیدن دیوان و جادوان، یاری می رساند، دیوان را به کمک او به صورت اسب در می آورد تا تهمورث بر آنان سوار شود، در نبرد فریدون با اژدی دهاک، نیز یاری گر فریدون است و ... " (ر.ک. نقوی، پاییز ۱۳۴/۸۷)

اما روی ديگر این "وايو" ، "واي بد" است و ظاهراً آن قسمت از "وايو" است که در "تهیگی" ، پیوسته به "بی سر تاریکی" يا تاریکی بی کرانه قرار دارد، که آن را "جُد وای" يا "اندر وای" - به معنی سرگشته - نیز می نامند، این "وايو" يا "وايه" عنصری زبان رسان و دیو مرگ به شمار آمده است و به فرمانبر بی چون و چرای اهریمن، تبدیل یافته، که جان آدمیان را به فرمان او می گیرد " و چون او با دستش مردی را لمس کند، او را خواب می کند، چون سایه اش را بر کسی بیندازد، او را دچار تب می کند و زمانی که او را بنگرد، جان او را می گیرد. (ر.ک. بهار ۱۳۲۲/۱۳۶۲)

مرحوم پور داوود، در مورد دو گانگی این "وايو" تعبیر زیبایی دارد:

"وِیو، فضایی است که از بالا به حدود عالم مینوی، و از پایین به حدود جهان تیره پیوسته است، چنان که از فقرات ۴۳-۴۴ رام یشت برمی آید، وِیو، عبارت است از هوا یا جوئی که آفرینش خرد مقدس را از مخلوقات خرد خبیث منفصل می سازد، بنا به توضیحات فصل اول بندهشن: در قسمت زبرین این جوّ، فروغ جاودانی حکمفرماست و در آنجا مقام اهورا مزدا است، و قسمت زیرین آن را- که ظلمت ابدی احاطه کرده- مرکز اهریمن است.

هوا، در میان این دو منطقه نورانی و ظلمانی واقع است که میدان کارزار گوهر خوبی و بدی است." (یشت های، ۱۳۶/۲)

و البته می توان گفت که "وايو" از یک سو با "سپنت مئنیو" - روح پاک -، و از سوی ديگر با "انگر مئنیو" - روح پلید - در ارتباط است. که سوی بالای آن به طرف نور و پاکی، و سوی پایین آن به جهت تاریکی و ناپاکی تصوّر شده است و از این جاست که "واي وه" و "واي وت" در ذهن و زبان شکل می گیرد، و به دنبال همین تفکر، "وايه" به دو بخش مهم و دو ايزد - دیو- جداگانه پدید آمده است، یکی ايزدی است که نگهبان

هوای پاک و سود بخش، و دیگری دیوی است مظهر هوای ناپاک و زیان آور. (ر.ک. همان، همان)، همین "وای" است که به ستیزه با سروش و بهرام، در سر پُلِ چینوت - چینوت پوهل = پلِ صراط - برمی‌خیزد و ارواح انسانها را به سوی دوزخ می‌کشاند، و از این‌جا تبدیل به دیو مرگ می‌شود و کم‌کم این اسطوره وارد جرگه حماسه می‌گردد و به شکل "اکوان دیو" و به شکل گوری، در برابر قهرمان حماسه ملی - رستمِ داستان - آشکار می‌شود. (ر.ک. کوباجی، پاییز ۱۳۶۹/۳۵۸)

همان‌گونه که این "آکه منه = اندیشه بد" در مقابل "وهومنه - بهمن = خرد پاک" به جدال و ستیز برخاسته است. (ر.ک. یا حقی، ۱۳۸۶/۱۸۱) و جلوه‌ای از نبرد نور و ظلمت را - مخصوصاً در شاهنامه - به نمایش گذاشته است.

یکی از جلوه‌های "وایو"، "وایه"، "وای" - وای‌وه - که در اوستا و بندهشن و بعضی از متون اوستایی و پهلوی آمده و در ذهن و زبان ایرانیان، از گذشته‌های دور نشسته است، جلوه این ایزد، به صورت ایزد برآورنده آرزوهای دوشیزگان است.

در کرده ۱۰، بند ۳۹ تا ۴۱ رام یشت، هم‌چنین آمده است:

"او را بستودند و دوشیزگان هنوز به مردها نرسیده، در روی تخت زَرین، در روی بالش زَرین، در روی فرش زَرین، نزد برسم گسترده با کف دست سرشار. از او در خواستند: این کامیابی را به ما ده، ای اندروای زبردست، که ما خانخدای (شوهر) زیبا بالا و جوانی بگیریم که با ما در مدتی که ما (زن و شوهر) در حیات هستیم، خوب سلوک کند و اعقاب دانا، هوشیار و خوشگو از ما به وجود آورد.

"اندروای زبردست" این کامیابی را به آنان داد تا این دوشیزگان کامروا گردیدند."

(پور داوود، ۱۳۴۷/۱۳۶)

بدین ترتیب، ایزد باد زبردست، یعنی "وایو" یا "وایه" یا "وات" ایزد آرزوهای دختران دوشیزه و شوهر ناکرده می‌شود.

ظاهراً در متن قدیمی‌تر از اوستا، یعنی "ریگ ودا" نیز "وایه" و هم‌دستانش "ریبھی" و "نارا سنسی" "دوستِ عروسی و راهنمای عروس" معرفی شده‌اند، در یکی از بند های "ریگ ودا" آمده است:

"وايو، خداوند حافظ سوما "هوم" است، قمر آنست که سالها صورت بخشد،
 "ريبهی" دوست عزيز عروسی است، "ناراسنی" عروس را به خانه راهنمایی نمود..."
 (جلالی نائینی، ۱۰۴/۱۳۴۸)

شاید به جهت این سابقه ذهنی و ذهن اسطوره‌ای باشد که اندک اندک، "وايو" با
 "وايه" در زبان پارسی دری، به معنی خواهش، کام، کام دل و آرزو، در زبان شاعران و
 مردم به کار رفته و وارد فرهنگها شده است.
 صاحب فرهنگ آنندراج می‌نویسد:
 "وايه بر وزن سایه، خواهش و آرزو. و این از اهل زبان به تحقیق پیوسته، نورالدین
 ظهوری:

در دردِ وای وای، وایه برادر بشوران گریه را، گرهای های است."
 (آنندراج، ذیل وایه)

میرزا طاهر وحید:

گر کام، وحید، از تو طلب کرد نرنجی جز سوختن خویش، دگر وایه ندارد.
 در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ نیز "وايه" به معنی کام دل آمده است. (ر.ک.
 شالچیان، ۱۳۷۰) و در فرهنگنامه قرآنی نیز "هوی" (سوره نجم/۳) به معنی "وايه دل"
 (ج۶/۱۵۸۸) معنی شده است.
 جامی نیز آن را به همین معنی آرزو و کام دل به کار برده است:

دلم چون شد از وایه طبع، پاک گرم لقمه ماهی نباشد، چه باک؟
 (عفیفی، ۱۳۷۳، ج۳/۲۵۹۴)

اسیری لاهیجی نیز در کتاب "اسرار الشهود/۷۰" "وايه خود را جستن" به معنی
 کامیاب شدن و مراد و حاجت خود را جستن، به کار برده است:
 وایه خود را بجستند این فریتی بی خود از خود رفته اند اندر طریق
 کرده اند ایشان به راه ذوالمنن دل و خواری را شمار خویشتن
 (به نقل از: عفیفی ۲۵۹۳)

همین کلمه "وايه" - در زبان پارسی دری - به صورت "وا"، "وای"، "وایست" و
 "بایست" به همین معنی آرزو، کام دل و خواست، تبدیل یافته است و در گفته‌ها و

نوشته‌ها و اشعار شاعران پارسی‌گوی آمده است. در اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابو سعید، از زبان ابوالعباس قصاب آملی آمده، که می‌گفته: "هر کسی را آوایی و مرا می‌وایی نباید." (محمدبن منور، ۲۰۱/۱۳۶۶)

در اسرار نامه عطار نیز آمده است:

تو ای مرد! از زنی کم می‌نمایی چینی، وای تو! در "وا" چرایی
ز ناشایست و شایست من و تو بلاست این "بیش بایست" من و تو

(شفیعی کدکنی، ۱۶۸/۱۳۸۶)

که ترکیب "بیش بایست" بسیار ظریف و زیبا و به معنی همان "وا" یا "دروا" و "بیش آرزویی" به کار رفته است.

در جای دیگر همین "بایست" به صورت "وایست" که صورت دیگری از "وا" است، در شعر عطار آمده است:

...بدو گفتم: که ای پیر کهن زاد گراین مسواک می‌خواهی، تو را باد!
جو ابم داد آن پیر سخن ساز که من "وایست" را در، چون کنم باز؟
که گر گردد در بایست، بازم نیاید تا ابد دیگر فرارم...

(همان/۲۱۳)

در منطق الطیر نیز "وای" به همین معنی کام دل، وایه دل و آرزو آمده است:

هر که صید وای خود شد، وای او گم شود از "وای" سر تا پای او

(شفیعی کدکنی، ۳۲۶/۱۳۸۳)

آقای دکتر شفیی کدکنی در تعلیقات منطق الطیر، مطلبی نوشته‌اند که بسیار قابل تأمل است:

"وای: وایست، خواست‌ها و آرزوها، به صورت "وایه" هنوز در کدکن به کار می‌رود، یادداشت کرده‌ام که مرحوم خاله‌ام در تاریخ ۶۷/۱/۱۷، در گفتگویی می‌گفت: "وایه ما برآمد" مقصودش این بود که به آرزویم رسیدم." (ر.ک. تعلیقات منطق الطیر/۶۲۸)

در بین مادران کرمانی، هنگامی که دخترشان نافرمانی یا اذیت می‌کند، به صورت نفرین می‌گویند:

"الهی وایهات ور نیایه"، البته یعنی: به کام دلت نرسی، اما نکته جالب توجه، در ترکیب "وَر آمدن" (بر آمدن) است، که در لهجه مردم کرمان و بم، به معنی وزیدن باد است، وقتی که می گویند: "باد وَر اومد" یا "باد وَر کرد" یعنی باد شروع به وزیدن کرد، و "ور آمدن" همان است که به "بر آمدن" تبدیل یافته است، و در اشعار فارسی هم، فعل برای وزیدن باد است، چنان که منوچهری سروده است:

بر آمد بادى از اقصای بابل هُبوش خاره دَرَو باره افکن
تو گفتی کز ستیغ کوه، سلی فرو آرد همی آحجار صد من

(دیوان/۶۳)

و:

تا بر آید از پس آن میغ، باد تندرو آسمان، چون رنگ بزدايد ز میغ گرد رنگ
(همان/۵۳)

در گویش دشتی- گویش مربوط به جنوب بوشهر- در منظومه "کلاغا" سروده علی مرادی، که سرگذشت عاشقی است هجران کشیده، که درد دل با کلاغی می کند، تا او قاصد و پیام رسانش برای معشوق باشد، در پایان، بيتی سوگند گونه دارد:

به حَكِّ وایه ورننده بُوام به حَكِّ شون لیت دیم و دادام....

یعنی: "به حق آرزوی بر نیامده پدرم، و به حق اندام غریبان از فقر مادرم و خواهرم..."
(با تشکر از آقای محمد عابدی، دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی که این بیت را در اختیارم گذاشت.)

نتیجه

با توجه به مطالب فوق، در ته مانده مفهوم کلمه "وای" و "وایه". اثری از اسطوره مربوط به فرشته باد، "وای وه"، "وای درنگ خدای"، آن که بر آورنده "وایه دوشیزگان هنوز به مردها نرسیده" بوده، و در اذهان به گونه "خانخدای = شوهر"، زیبا بالا و جوان تصویر می شده است، وجود دارد، که گاهی به صورت مثبت "وایه ما بر آمد"، و گاه به

صورت منفی و نفرین گونه " وایه ت وَر نیایه " گفته می‌شود، مثل این که گفته شود: " الهی ایزدِ وایه، تو را به کام دل نرساند و بر سوی آرزویت نوزَد!" یا " وایه " آرزوهایت نوزَد و به مرادِ دل نرسی!.

فهرست منابع

۱. اشرف‌زاده، رضا، فرهنگ نوادر لغات و ترکیبات آثار عطار نیشابوری، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ سوم، مشهد، ۱۳۷۴.
۲. بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، (پاره نخست)، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲.
۳. پورداوود، ابراهیم، پشت‌ها، به کوشش فره‌وشی، بهرام، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۲۵۳۶.
۴. جلالی نائینی، سید محمدرضا، گزیده سروده‌های ریگ ودا، انتشارات کتابهای سیم‌رغ، تهران، ۱۳۴۸.
۵. راشد محصل، محمدتقی، وزیدگیهای زاد اسپرم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶.
۶. رسولی، سید جواد، رهبرنیا، زهرا، زرتشت پیامبر سرزمین جاوید، انتشارات آهنگ قلم، مشهد، ۱۳۸۷.
۷. شالچی، امیر، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰.
۸. عطار نیشابوری، اسرارنامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: شفیع کدکنی، محمدرضا، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۶.
۹. عطار نیشابوری، منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: شفیع کدکنی، محمدرضا، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۳.
۱۰. عفیفی، رحیم، فرهنگنامه شعری، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۲.
۱۱. کوباجی، جی. سی، ترجمه بهزادی، رقیه، برخی از داستانهای شاهنامه و برابری چینی آنها، فرهنگ کتاب هفتم، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پاییز ۱۳۶۹.
۱۲. محمدبن منور، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، شفیع کدکنی، محمدرضا، آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
۱۳. محمد پادشاه، متخلص به شاد، فرهنگ آندراج، زیر نظر دبیر سیاقی، محمد، انتشارات کتابخانه ختام، تهران، ۱۳۳۵.
۱۴. منوچهری دامغانی، دیوان منوچهری، دبیر سیاقی، محمد، انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۷.
۱۵. نقوی، نقیب و اکبری مفاخر، آرش، رستم و ایزد باد، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره سوم، سال چهل و یکم، پاییز ۱۳۸۷.
۱۶. یا حقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر و داستان واره‌ها در ادبیات فارسی، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۸.